

اهمیت سنت در تاریخ ادبیات

بقلم فاطمه سیاح
دانشیار دانشگاه

مبدأ حرکت شعر و لوز آن پیشرفت یا پستی و بلندی است. اگر چه از طرفی هیچ نویسنده‌ای نمیتواند از کسک سنت بی نیاز باشد از طرفی نیز شایسته نیست که خود را کاملاً بدست سنت گذشتگان سپرده مهور تعلق آنان گردد. بنابراین هر نویسنده‌ای باید از سنت بهره برده شیوه هائی را که در پرتو آن بدانها دست می یابد مورد استعمال قرار دهد بشرط آنکه درین راه جز اینکه شخصیت و قریحه خود را بهتر پرورش دهد منظوری نداشته باشد و این منظور حاصل نتواند شد مگر در صورتیکه نحوه استعمال ابتکاری و تلامزای بکار برد یا اینکه خود چیز تلامزای بر آن بیفزاید.

مقصود از استعمال ابتکاری در واقع معنایی جز تجاوز از دائرة سنت یا مخالفت با آن ندارد و نتیجه این امر افزایش شیوه های موجود بوسیله پدید آمدن شیوه های تازه میباشد. بنابراین منظور که تقلید یا پیروی است بدون آن ادبیات ملنی دوام نتواند یافت از طرفی نیز باید یادداشت کرد که صرفاً با اساس زیبایی که صورتش در خاطر نویسنده موجود است تفرق گذاشت. لاین چنانچه بدست می آید که تقلید نباید از حدود این صورت گذر و واقع مایه الاشتراک روح شاعر یا نویسنده مقلد و شاعر یا نویسنده مورد تقلید است تجاوز کند. زیرا اینکه ادبیات دارای اثر باشد از اطاعت یک اصل کلی ناگزیر است که بسبب آن بوجود قدر مشترکی باید با اوضاع اجتماعی و روحیه توده داشته باشد و در صورتیکه این شرط مصلحاتی حصول نیاید این اثر سطحی و ساختگی خواهد بود. این امر پاسبک و اساس و موضوع هر اثر ادبی نیز ارتباط تام دارد. اگر کسی تصور کند که میتوان افکار و احساسات تازه را در قالب شیوه های گذشتگان ریخت به مغالطه است. این تفرق با طبیعت یک اثر ادبی مخالف است زیرا این نکته مسلم است که وحدت تفکیک ناپذیری بین سبک و موضوع وجود دارد زیرا هر فکر و موضوعی فقط در صورتی قابل بیان است که با سبک خاص خود نمایش داده شده باشد و تنها از جرای این سبکهای مخصوص است که ما میتوانیم اصل موضوع برسیم. این قانون همبستگی سبک و موضوع مانع اختراع سبک و استعمال مفرد آن میباشد زیرا هیچ سبکی بقودی خود کامل نیست. کمال هر سبکی چنانچه با طبیعت که تا چه درجه موضوع در آن نفوذ یافته است. بنا بر این سبکی که در مورد بخصوصی شامل بشمار میرود ممکن است در مورد دیگری ناقص باشد. اکنون برای اینکه مدعای خود را اثبات کرده باشیم بدگر چند مثل مبادرت میوزیم در ادبیات فارسی اثری که حافظ بجای گذاشته است شاهد خوبی از جنبه های مختلف اثر سنت در ادبیات یک ملت میباشد.

چنانکه میدانیم حافظ بعضی از انواع شعر خصوصاً غزل را بعد از کثرت زنده رسانیده وی شعر فارسی طراوت و شوخ آهنگی بی منتهائی داده که کتر سابقه داشته است. با اینکه اثری که از او در شعرای بعد بجای مانده است آندرها وضاحت بخش نیست. بدین معنی که چنانچه نسل از شعرای ایرانی خصوصاً در دو قرن دوازدهم و سیزدهم هجری که دوره انحطاط ادبیات در کشور ما بشمار میرود کاری جز تکرار گفته های این استاد بزرگ انجام ندادند و از آنجا که

حس التزام شیوه های گذشته و وحدت ذوق نیز که خاص توده است و در تشکیل سنت دخالت نام دارد شیوه خود از کونا کون شدن شیوه های ادبی جلوگیری کرده بدین سان از لعاف و زیبایی ادبیات مینکند. جبارت دیگر حفظ شیوه های گذشته و بیروی از سرمشق های شعرا و نویسنده گان سلف که آثار شان در عداد سنت های ادبی در آمده است گاهی گاهی اثر آنها را در نویسنده گانی که بعد آمده اند باطنی درجه شدید میکند تا آنجا که میتوان گفت شعرا و نویسنده گان خلف که بعد زده آوازه و شهرت فراوان اسلاف خود هستند بدانها تاسی جسته سعی میکنند تا آنجا که ممکن باشد آنان را تقلید کنند و بدین ترتیب کم کم کاری جز تقلید و رو نویسی آثار گذشتگان انجام نمیدهند. زیرا بیه است هر اندازه کسی بیشتر از آثار سابقین اقتباس کند بیشتر شخصیت ادیبش ضعیف میشود کم کم بکلی قریحه خود را از دست میدهد. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که شیوه هائیکه در دوره خود حد اعلائی کمال را دارا هستند از همه حیث با دوره های بعد سازگار نیایند و سبک هائیکه در آغاز کار مقبول هم افتاده اند بررور زمان ویر اثر تکرار زیاد طراوت و زیبایی خود را از دست میدهند و چه بسا که سطحی و بی مزه میشوند. مسئله حفظ سرمشقه های گذشتگان و سبک های ادبی گفته ای هسته دیگر با ذوق مردم دوره های تازه وفق نمیدهد یکی از خطرناکترین آثار سنت ادبی بشمار میرود.

نتایج مستقیمی که بطور کلی از جنبه زبان بخش سنت پدید می آید بدینترار است: دور شدن از زندگی واقعی که نتیجه رونویسی از شیوه های گفته است. تعلق شیوه های سابق که زائیده حفظ این شیوه هاست. حس التزام آداب و نشریات ادبی که بر اثر تامل بشکلی صورت ظاهری آثار ادبی در شاعر و نویسنده تولید میشود و این عمل گاهی بعد از کثرت خود رسیده ذوق نویسنده گان و شاعر اثر را دستخوش تکلف و تصنع می اندازد میکند بطوریکه در آثار آنها جز یکمشت اصطلاحات متداول و بی مزه چیزی نمیتوان یافت. حاصل کلام آنکه کم کم ادبیات صورت خشک قوانین و شرایط را بقود گرفته از فکر تازه و مایه حقیقی عاری میشود زیرا چنانکه میدانیم مایه ادبیات در هر دوره زنده گانی اجتماعی و روحی مردم آن دوره است. اگر عواصت باشم علی را که ذکر شد خلاصه کنیم باید بگوئیم نتیجه همه اینها **انحطاط ادبی** است زیرا ادبیات هیچ ملنی نمیتواند از پستی فراوانی که با دوره ملنی دارد بی نیاز بوده باشد.

۴ - نکاتی که در استفاده از سنت گذشتگان باید مراعات شود

اکنون که دو جنبه مختلف مقام سنت در تاریخ ادبیات هر ملنی دانستیم این سؤال پیش می آید که آیا از سنت ادبی که از طرفی شرط لازم پیشرفت ادبیات و از طرف دیگر متضمن زبان بسیار برای آنتست چگونه باید استفاده کرد؟

بدین پرسش بطور کلی میتوان اینطور پاسخ داد، اینکه بر سنت گذشتگان واجب است و باید از شیوه هائی که بصورت سنت در آمده است استفاده کرد لیکن در عین حال باید آرا

هنر جوان در تالار نقاشی هنرستان دختران

تلاش مع علوم انسانی



پنج لافسعه چهارم

لزاحت قریحه کترباوی برابری بوده اند بتقلید سعلی اشعارش اکتفا نمودند. بدین معنی که تشبیهات و استعارات و قوافی و ترکیبات خاص او را اقتباس و استعمال کرده اند. باری افکار و تعلیقات لطیف حافظ که در دوره وی کاملاً تزکی داشته و در غزلهای او مظهر کمال است در اشعار کاتبیکه پس از وی بتقلیدش پرداخته اند صورت خشک و بی جالی پیش نیست.

شعراى ایرانی مدتها جز پروریز کردن کلمات واصطلاحات استاد و بگزیدن استعارات و تعلیقات بی سر و ته و کم مزه کاری نکرده اند.

علت ایستگ اصطلاحات ظریف و پرمنز حافظ تنها با روح فلسفی و افکار عارفانه و بی مانند وی سازگار بوده است. لطف این اصطلاحات بسته به معنای باطنی است که استاد از آنها برانده کرده است و اگر کسی تصور کند که بتوان آنها را صرفاً برای آرایش سخنان بی مغز و خالی از افکار و اساسات تازه بکار برد بخطرناکه است. استعمال اصطلاحات در صورتیکه

یعنی واقعی خود بلیغ نباشد کاری جز تکرار و تقلید محض نیست. اکنون این پرسش پیش می آید که آیا بهیچوجه نباید در مکتب حافظ و دیگر استادان بزرگ شاکردی کرد؟ پاسخ این پرسش کاملاً منفی است. لیکن باید راه درست را پیش گرفته سر کمال و تبحر آنها را در شعر گوئی بدست آورد و دریافت که اینان چگونه باین خوبی از عهده ظاهر کردن قریحه خود برآمده اند. پس از آنکه این قدم را برداشتم باید بنویسم خود با وسایل خاصی که برای بیان قریحه خویش دارم و با توجه به محیط و دوره خود بکارهت گذارم.

بجای دیگر پس از حافظ و سمدی هیچکس را در دوره ما حق آن نیست که وقت بساختن اشعار بی مغز و معنی مصروف دارد. لیکن هر کس میتواند چیزی شبیه بهای سابق افزوده و اوزان و قوافی تازه ای کهروحیه ما بیشتر از روحیه باستانی ارتباط دارد پیدا کند. زیرا همانطور که دوره ما با دوره آنها تفاوت دارد از حیث روحیه هم با آنها تفاوت داریم. باز هم بگوئیم که از آنچه گذشت نباید چنین نتیجه گرفت که رابطه بین ادبیات و شعر و نویسندگان باستانی باید بشکل قطع شود. این فکره که در مورد سبک و شیوه شعرو شعر صحیح است نه در مورد موضوعهای ادبی.

تا روزی که اساسات انسانی پای برجاست ارتباط میان گذشته و آینده نیز برقرار خواهد بود. کاتبیکه این اساسات را بهترین وجهی به بیان در می آورند توابع ادبی هستند. لیکن همین اساسات ادبی و ادبی نیز در دوره هر نسلی بصورت تازه ای جلوه گر میشود و همین تزکی و تجدید است که باعث بقا و جاودانی آنها است.

بازی بطور خلاصه میتوان گفت که ریختن افکار و اساسات امروزی در قالب های کهنه گذشتگان کاری بی معنی و دور از متعلق است متلاً و صفاً سان روز سوم اسفند ورزیده باشا گنگان بسبب غزلیات حافظ و با اصطلاحات وی درست نیاید. یا اگر کسی برای بیان وقایع جنگ بین المللی بحر متناوب و شیوه حساسه های فردوسی را در شاهنامه بکار برد ولی الشل بجای دستم و اسفندیار مارشال ژون و مارشال لیندنبرگ را در میدان کارزار رو برو پنداشته بیکبار تن بشن و رجز خوای آندورا نقل کند اثرش بی مزه و نارسا خواهد شد.

بدیهی است که ما برای وصف اقتضات امروزی چوید باید شیوه ای معاصرین فکر جامعه خود انتخاب کنیم و در میان حوادث این دوره سبکهای خاص این دوره را بکار بریم. بنابر این بزرگترین وظیفه شعراى امروزی ما ایست که سبکها و موضوعهای گذشته را با روحیات ملت ایران امروز وفق دهند.

رو نویسی سرمشهای کهنه کاری آسان لیکن پستله فرار از انجام وظیفه است. ما باید توابع ملی خود را از اینکه اینهمه شاهکارهای ادبی و غزلیات و قصائد گرانها و زبان ادبی خود را برای ما بپارت گذاشته اند سیاستمدار باشیم و از زحمات آنان بهره مند شویم. این ترتیب کار ما را آسان خواهد کرد لیکن نه بان اندازه که مسئولیت انجام وظیفه را بشکل لازما سلب نماید.

تنها نگاهداری کجیته های ادبی که یادگار گذشته پراقتضای ایران است کافی نیست بلکه باید بیوسته از کوشش فرو ننشسته با پدید آوردن شیوه های تازه بر ذخائر ادبی خود بیفزاییم. خصوصاً شعرا و نویسندگان امروز ما پیش از هر چیز باید هم خود را به پیشرفت اثر و نگارش ناپیشنامه مصروف دارند که تاکنون چنانکه باید و شاید در ادبیات فارسی رونق نداشته است. شعرا و نویسندگان باستانی ما در این زمینه کوششهای آزمائی کرده اند. علت ایستگ و رمان نویسی در ایران معمول نبوده است. در اروپا نیز نوشتن ناپیشنامه در دوره جدید رونبوسه گذاشته است. بدین معنی که ناپیشهای تراژدی و کمدی از قرن شانزدهم بعد و ناپیش بطور

کالی از قرن هجدهم باین طرف رونق یافته و چنانکه مبدائیم رمان نویسی شیوه گونونی نیز از آغاز همین قرن سیر کمالی خود را شروع کرده است.

عصر توسعه تر نویسی و نگارش ناپیشنامه در اروپا دوست مظان دوره نثرت ادبیات فارسی یعنی زمانیکه که نویسندگان و شعرا اسیر چنین سبکهای کهنه بوده، توانائی ایجاد شیوه های نوین را نداشته اند. شعرا و نویسندگان ما در راه تصنیف آثاری درین دو زمینه بدو مانع اساسی مواجه خواهند شد.

یکی فوق توده که جملی که در پیش ذکر کردیم دشمن هر چیز تازه است و دیگر کمی سست های ادبی درین دومورد. لیکن این دو مشکل اگر چه بی اندازه اهمیت دارد بهیچوجه رفع نشدنی نیست.

در خصوص مشکل نخستین یعنی مخالفت با فوق توده که مسألهت خاصی برای خود امر از کرده است پیدا است کهنوسنده توانا و زیر دست پایدانم همت بر کمزردن. در اصلاح و پیش راندن آن بکوشد.

اگر چه قانون کلی چنین حکم میکند که هر نویسنده ای باید در پیشگاه فوق توده سیر انداخته خود را بدان تسلیم نماید. لیکن باید متذکر بود که این قانون مطلقاً منبیر نیست. تنها کاتبیکه در هنرمندی بهره وافر ندارد و مقلد فوق توده میشود. واضعتر بگوئیم این قانون را فقط آتهائی قبول میکنند که پیش از رسیدن دیگران بخود امیدوار نیستند و سودای گذشتن از حد آنان را در سر ندارند و آتو بنیق در کار را تا آنجا خواستند که مستلزم کوشش مخصری پیش نیست. بالعکس هر هنرمندی که بر لافسعه این نام باشد سعی میکند که فکر توده را جلته کرده با اثر خود هم مسلح کند نه آنکه فکر خویش را اقتدر پلچین بی آورد که در دسترس توده قرار گیرد گو آنکه این ترتیب تا مدت زیادی باعث گشائی وی باشد.

اگر بشرح حال توابع ادبی بزرگ مراجعه کنیم می بینیم که همه آنها در دوره خود مدتها با فوق توده که تابع سست گذشتگان بوده است مبارزه کرده اند.

در مورد مشکل دوم یعنی کمی ذخائر ادبی، درین زمینه باید متوجه بود که با توسل بدنیات کشور های دیگر میتوان باسانی سرمایه شایانی بدست آورد. بجا یز دیگر تقیبه ای را که لا حیث کمی نویسنده گان رمان و درام در ادبیات گذشته ما موجود است باید با استفاده از انواع این دو فن در اروپا سریع ساعت.

با توجه باینکه تقیبه اصول و قوانین زمان نویسی و ناپیشنامه نگاری در ادبیات بیگانگان بعد کمال موجود است بدیهی است اگر کسی درصدد بر آید که از نو این اصول را در ادبیات فارسی با ابتدای بساکن اختراع کند زحمت بیهوده کشیده است.

کشورهایی که تا حدی از لحاظ تمدن عقب مانده اند نه تنها در مورد ادبیات بلکه در کلیه شؤون فرهنگی از آخرین نتایج زحمتهای دیگران استفاده میکنند و با اصطلاح پله های اول نردبان ترقی را زیر پا گذاشته خود را بیلا میرسانند و دوش بدوش آنها بیکه زودتر رسیدمانه پیش میروند.

چنانکه مبدائیم زمان نویسان امروزی اروپا دیگر شیوه و مانهای تیره تاریخی ویرحانه نویسنده گان قدیمین نگارند. در دومی بزرگ سبک و مانهای ابتدائی محسسانی مانند اوژنسو با سبک رمانتیک و احساسی هوگو و روسو و برناردن دوسن بی را تعقیب نمیکند بلکه با انجمن و امور علمی زندگی را در قالب رمان ریخته. از خلال وقایع مطابق علوم روانشناسی اجتماعی و آشنائی با نشان میدهند و بدین ترتیب شیوه ای را که بالذات و ظوریر و تولستوی و دستوویوسکی و دیگران مطرح کرده اند ترقی میدهند.

این نحو با استفاده از ادبیات بیگانگان بهیچوجه اعطای پیرو ملل شعرا و نویسندگان وارد نیآورد. زیرا با مختصر توجهی میتوان دریافت که اقتباس جنبه قلی ادبیات بهیچوجه با استفاده از اطلاعات صنعتی و علمی بیگانگان فرقی ندارد.

درین خصوص دسته ای برین عقیده اند که ممکن است بدین ترتیب نویسندگان کهنه شیوه نویسندگان کلاسیک اروپا را بی روی کرده پیروز صرفاً بتقلید آنها پردازند.

جواب این اعتراض ایست که ما چنانکه باید و شاید این موضوع را حلای کرده و گفته ایم که سوء استفاده از سست گو اینکه سست ملی باشد تا چه درجه زبان آور است و چگونه شخصیت نویسنده را بشکل در حدالت کمون میکند. بنا بر این در مورد استفاده از ادبیات یک ملت بیگانه نیز همین این شعر در پیش است. اگر مانند ما همین شیوه نویسنده خارجی را رونویس کنیم مقلدی پیش نخواهیم بود. لیکن اگر آثار توابع ادبی بزرگ که اهم لازموی و بیگانه را دقیقاً بقصد استفاده بررسی کنیم درین صورت سبک کمال آرا آنها بی میریم و میتوانیم مطابق قریحه شخصی خود نظاری از آنرا آنها را پدید بیآوریم. ام